

### هو الله

نهایت سرور را امشب دارم که بین جمع محترم حاضر شدم فی الحقیقه جمعی است در نهایت روحانیت و احساسات ملکوتی در قلوب شما در نهایت قوت توجهتان بخداست نیتان خالص است بشارت روحانی در وجوه مشاهده مینمایم لهذا مقتضی می‌بینم چند کلمه صحبت کنم از بدایت خلق آدم تا یومنا هذا در عالم انسانی دو طریقت بوده یک طریق طریقت طبیعت یک طریق طریقت دیانت طریق طبیعت طریق حیوانی است زیرا حیوان بمقتضیات طبیعت حرکت میکند هرچه شهوات حیوانی اقتضا مینماید آن را مجری میدارد لهذا حیوان اسیر طبیعت است از قانون طبیعت ابداً تجاوز نتواند و از احساسات روحانیه هیچ خبر ندارد از دین الهی هیچ خبر ندارد از ملکوت الهی هیچ خبر ندارد از قوای معقوله هیچ خبر ندارد اسیر محسوساتست و از آنچه خارج از عالم محسوسات است بیخبر است یعنی آنچه را که چشمش مبیند گوشش میشنود مشامش استنشاق میکند ذائقه‌اش میچشد قوه لامسه‌اش لمس میکند میدانند حیوان اسیر این پنج قوت است و آنچه محسوسات این قوی است قبول میکند و آنچه خارج از محسوسات است یعنی از عالم معقولات و از ملکوت الهی و از حسیات روحانیه و از دین الهی حیوان بیخبر است زیرا اسیر طبیعت است از غرائب آنکه مادّیون افتخار باین میکنند و میگویند آنچه که محسوس است مقبول است و اسیر محسوساتند از عالم روحانی خبر ندارند از ملکوت الهی بیخبرند از فیوضات رحمانی بیخبرند و اگر این کمال است پس حیوان باعظم درجه کمال رسیده است ابداً از ملکوت و روحانیات خبر ندارد منکر روحانیات است اگر ما بگوئیم که اسیر محسوسات بودن کمال است پس اکمل ممکنات حیوان است زیرا ابداً احساسات روحانی ندارد ابداً از ملکوت الهی خبر ندارد با وجود اینکه خدا در حقیقت انسان یکقوه عظیمه ودیعه گذارده است که باین قوه عظیم بر عالم طبیعت حکم کند ملاحظه کنید که جمیع کائنات اسیر طبیعت است این آفتاب باین عظمت اسیر طبیعت است این کره زمین باین عظمت اسیر طبیعت است جمیع جمادات نباتات حیوانات اسیر طبیعتند جمیع این کائنات از حکم طبیعت نمیتوانند ابداً خارج گردند مثلاً آفتاب باین عظمت که عبارت از یک ملیون و نصف بزرگتر از کره ارض است بقدر سر سوزن از قانون طبیعت خارج نشود از مرکز خویش تجاوز ننماید زیرا اسیر طبیعت است اما انسان حاکم بر طبیعت است ملاحظه کنید که به مقتضا و قانون طبیعت انسان ذیروح خاکبست و لکن این قانونرا می‌شکند در هوا پرواز میکند در زیر دریا میرود در روی اقیانوس میتازد انسان این قوه کهربا را که باین سرکشی است در یک زجاجی حبس میکند با شرق و غرب در دقیقه واحده مخابره مینماید اصوات را گرفته حبس میکند در زمین است کشف حقائق آسمانی مینماید اسرار کره ارض را هویدا میسازد جمیع کنوز طبیعت که مستور است آشکار میکند جمیع اسرار کائنات را ظاهر میسازد که بقانون طبیعت سر مکنون و رمز مصون است و بقانون طبیعت باید مستور بماند و حال آنکه انسان باین قوه معنویه که دارد کشف اسرار طبیعت میکند و این مخالف قانون طبیعت است حقائق مکنونه طبیعت را ظاهر میکند و این مخالف قانون طبیعت است پس معلوم شد که انسان حاکم بر طبیعت است و از این گذشته طبیعت ترقی ندارد انسان ترقی دارد طبیعت شعور ندارد انسان شعور دارد طبیعت اراده ندارد انسان اراده دارد طبیعت اکتشاف حقائق نکند انسان اکتشاف حقائق نماید طبیعت از عالم الهی خبر ندارد انسان خبر دارد طبیعت از خدا بیخبر است انسان از خدا خبر دارد انسان کسب فضائل میکند و طبیعت محروم از آن است انسان دفع رذائل کند طبیعت دفع رذائل نتواند پس معلوم شد که انسان اشرف از ماده است یکقوه معنویه دارد که فوق عالم طبیعت است انسان قوه حافظه دارد طبیعت ندارد انسان قوه معنویه دارد طبیعت ندارد انسان قوای روحانی دارد طبیعت ندارد پس انسان اشرف از طبیعت است زیرا قوه معنویه در حقیقت انسان خلق شده و طبیعت از آن محروم است سبحان الله این جای غرابت است با وجود آنکه در انسان چنین قوای

معنویّه ودیعه گذارده شده انسان طبیعت را که مادون اوست می‌پرستد خداوند روح مقدّسی در او خلق کرده است که باین روح مقدّس اشرف از کائنات شده با وجود این کمالات می‌رود اسیر مادّه میشود و مادّه را خدا میکند و آنچه خارج از عالم مادّه است انکار مینماید اگر این کمالست این کمالرا باعظم درجه حیوان دارد زیرا حیوان از عالم الهی ما وراء الطبیعه خبر ندارد پس حیوان فیلسوف اعظمست زیرا از عالم ملکوت بیخبر است احساسات روحانی ندارد از عالم خدا خبر ندارد و از ملکوت الله خبر ندارد خلاصه القول این است طریق طبیعت

طریق ثانی طریق دیانت است و این آداب الهی است اکتساب فضائل انسانیت تربیت عموم بشر است نورانیت آسمانیست اعمال ممدوحه است این طریق دیانت سبب نورانیت عالم بشر است این طریق دیانت سبب تربیت نوع انسانست این طریق دیانت سبب تهذیب اخلاقت این طریق دیانت سبب محبت الله است این طریق دیانت سبب معرفه الله است این طریق دیانت اساس مظاهر مقدّسه الهی است و آن حقیقت است و اساس ادیان الهی یکیست تعدّد و تجزّی قبول نکند خدمت بعالم اخلاق کند تصفیّه قلوب و ارواح نماید سبب اکتساب فضائل است سبب نورانیت عالم انسانیت و لکن یا اسفا که این عالم انسانی غرق در دریای تقالید شده هرچند حقیقت ادیان الهی یکیست و لکن افسوس که ابرهای اوامات انوار حقائق را ستر نموده است و این غمامهای تقالید عالم را تاریک کرده است لهذا نورانیت دیانت ظاهر نیست و ظلمت سبب اختلاف شده است زیرا تقالید مختلف و این سبب جدال و نزاع بین ادیان گردیده و حال آنکه ادیان الهی مؤسس وحدت انسانیت سبب محبت بین بشر است سبب ارتباط عمومی است سبب اکتساب فضائل است و لکن ناس در بحر تقالید مستغرق شده و بواسطه اکتساب این تقالید بکلی از طریق اتحاد دور شده‌اند و از نورانیت دیانت محروم مانده‌اند و باوهای متشبّثند که میراث آباء و اجداد است چون تقالید سبب ظلمت شد نورانیت دیانت را محو کرد و آنچه سبب حیات بود سبب ممات شد آنچه برهان دانائی بود دلیل نادانی گشت و آنچه که سبب علویّت و ترقّی عالم انسانی بود سبب دنائت و جهالت نوع بشر شد لهذا عالم دیانت روز بروز تدنی کرد و عالم مادّیات روز بروز غلبه نمود و آن حقیقت قدسیّه ادیان الهی مستور ماند آفتاب چون غروب کند این خفاشها پرواز کنند زیرا اینها مرغان شبند چون نورانیت دیانت غروب کند این مادّیون خفاش‌آسا بیرواز آیند زیرا طیور لیلند و قتیکه نور حقیقت مخفی شد اینها بیرواز آیند

باری چون اینعالم را تاریکی و ظلمت احاطه کرد حضرت بهاءالله از افق ایران مانند آفتاب درخشید جمیع آفاقرا بانوار حقیقت روشن ساخت حقیقت ادیان الهی را ظاهر ساخت ظلمت تقالید را دفع نمود تعالیم جدیدی گذارد و بان تعالیم شرق را زنده کرد

اول تعلیم حضرت بهاءالله تحرّی حقیقت است باید انسان تحرّی حقیقت کند و از تقالید دست بکشد زیرا ملل عالم هر یک تقالیدی دارند و تقالید مختلف است و اختلاف تقالید سبب جنگ و جدال شده است و تا این تقالید باقیست وحدت عالم انسانی مستحیل است پس باید تحرّی حقیقت نمود تا بنور حقیقت این ظلمات زائل شود زیرا حقیقت حقیقت واحده است تعدّد و تجزّی قبول نکند و مادامیکه حقیقت تجزّی و تعدّد قبول نکند اگر جمیع ملل تحرّی حقیقت کنند شبهه‌ئی نیست که کلّ متحد و متّفق شوند جمعی از ادیان و فرق و ملل مختلفه چون در ایران تحرّی حقیقت نمودند نهایت متحد و متّفق گشتند و الآن در نهایت اتحاد و اتّفاق در نهایت الفت و محبت با هم زندگی مینمایند و ابداً راتحه اختلاف در میان آنها نیست ملاحظه نمائید حضرات یهود منتظر ظهور حضرت مسیح بودند و به جان و دل آرزو میکردند اما چون غرق در تقالید بودند چون حضرت مسیح ظاهر شد ایمان نیاوردند عاقبت بر صلیب آنحضرت قیام نمودند از اینجا معلوم میشود که پیروی تقالید کردند زیرا اگر تحرّی حقیقت میکردند البتّه بحضرت مسیح ایمان میآوردند این تقالید عالم انسانیرا ظلمانی کرده این تقالید

سبب حرب و قتال شده این تقالید سبب بغض و عداوت گشته پس باید تحرّی حقیقت کنیم تا از جمیع مشقّات خلاص شویم و بصیرت روشن شود و بملکوت الهی راه بیابیم

دوم تعلیم حضرت بهاءالله وحدت عالم انسانیست جمیع بشر نوع انسانند و جمیع بندگان الهی جمیعاً خدا خلق کرده جمیع اطفال الهی هستند خدا کل را رزق میدهد کل را می‌پروراند بکل مهربانست چرا ما نامهربان باشیم اینست سیاست الهیه که انوارش بر جمیع خلق تابیده است آفتابش بر جمیع اشراق نموده ابر مکرمتش بر جمیع باریده نسیم عنایتش بر جمیع وزیده پس معلوم شد که نوع انسان جمیعاً در ظلّ رحمت پروردگار است نهایت بعضی ناقص هستند باید اکمال گردند جاهل هستند باید تعلیم یابند مریض هستند باید معالجه شوند خوابند باید بیدار گردند طفل را نباید مبعوض داشت که چرا طفلی باید او را تربیت نمود مریض را نباید مبعوض داشت که چرا ناخوشی باید نهایت رحمت و محبّت باو داشت از این واضح شد که عداوت مابین ادیان باید بکلی محو گردد و ظلم و اعتساف برداشته شود و بالعکس نهایت الفت و محبّت جاری گردد

ثالث تعلیم حضرت بهاءالله اینست که دین باید سبب الفت باشد سبب ارتباط بین بشر باشد پروردگار باشد و اگر دین سبب عداوت شود و سبب جنگ گردد عدمش بهتر بیدینی به از دین است بلکه بالعکس دین باید سبب الفت باشد سبب محبّت باشد سبب ارتباط بین عموم بشر باشد

تعلیم چهارم حضرت بهاءالله آنکه دین باید مطابق علم باشد زیرا خدا عقل بانسان داده تا حقائق اشیاء را تحقیق نماید اگر مسائل دینیّه مخالف عقل و علم باشد وهم است زیرا مقابل علم جهل است و اگر بگوئیم دین ضدّ عقل است مقصود این است که دین جهل است لابدّ دین باید مطابق عقل باشد تا از برای انسان اطمینان حاصل شود اگر مسئلهئی مخالف عقل باشد ممکن نیست از برای انسان اطمینان حاصل گردد همیشه متزلزل است

تعلیم پنجم حضرت بهاءالله آنکه تعصّب جنسی تعصّب دینی تعصّب مذهبی تعصّب وطنی تعصّب سیاسی هادم بنیان انسانی است و تعصّب مخربّ اساس نوع بشر است از هر قبیل باشد تا آنکه این تعصّبات زائل نگردد ممکن نیست عالم انسانی راحت یابد و برهان بر این اینکه هر حرب و قتالی و هر عداوت و بغضائی که در بین بشر واقع شده یا منبعث از تعصّب وطنی بوده و یا منبعث از تعصّب سیاسی شش هزار سال است که عالم انسان راحت نیافته و سبب عدم راحتش این تعصّباتست و تا تعصّب باقی جنگ باقی بغض باقی عداوت باقی اذیت باقی و اگر بخواهیم عالم انسانی راحت باشد جمیع این تعصّباترا باید بریزیم والاّ ممکن نیست که آسایش یابد

تعلیم ششم حضرت بهاءالله تعدیل معیشت حیاتست یعنی باید قوانینی و نظاماتی گذارد که جمیع بشر براحتم زندگی کنند یعنی همچنان که غنی در قصر خویش راحت دارد و بانواع موائد سفره او مزین است فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد گرسنه نماند تا جمیع نوع انسان راحت یابند امر تعدیل معیشت بسیار مهمّ است و تا این مسئله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست

تعلیم هفتم حضرت بهاءالله مساوات حقوق است جمیع بشر در نزد خدا یکسانند حقوقشان حقوق واحد امتیازی از برای نفسی نیست کل در تحت قانون الهی هستند مستثنائی نه در نزد حقّ امیر و فقیر یکسانند عزیز و حقیر مساوی تعلیم هشتم حضرت بهاءالله تربیت عموم لازم است و وحدت اصول و قوانین تربیت نیز از الزم امور تا جمیع بشر تربیت واحد گردند یعنی تعلیم و تربیت در جمیع مدارس عالم باید یکسان و اصول و آداب یک اصول و آداب گردد تا این سبب شود که وحدت عالم بشر از صغر سنّ در قلوب جای گیرد

تعلیم نهم حضرت بهاءالله وحدت لسان است یک لسانی ایجاد شود و آنرا جمیع آکادمیهای عالم قبول نمایند یعنی یک کنگره بین المللی مخصوص تشکیل دهند و از هر ملّتی نمایندگان و وکلای دانا در آن جمع حاضر گردند و صحبت و مشورت

نمایند و رسماً آن لسانرا قبول کنند و بعد از آن در جمیع مدارس عالم تعلیم اطفال کنند تا هر انسان دو لسان داشته باشد یک لسان عمومی و یک لسان وطنی تا جمیع عالم یکوطن و یک لسان گردد زیرا این لسان عمومی از جمله اسباب اتحاد عالم انسانیست

تعلیم دهم حضرت بهاءالله وحدت رجال و نساء است که رجال و نساء در نزد خداوند یکسانند جمیع نوع انسانند جمیع سلالة آدمند زیرا ذکور و انثائی تخصیص بانسان ندارد در عالم نبات ذکور و انثائی موجود در عالم حیوان ذکور و انثائی موجود ولکن بهیچوجه امتیازی نیست ملاحظه در عالم نبات کنید آیا میانه نبات ذکور و نبات اناث هیچ امتیازی هست بلکه مساوات تام است و همچنین در عالم حیوان ابداً بین ذکور و اناث امتیازی نیست جمیع در ظل رحمت پروردگازند پس انسان که اشرف کائنات است آیا جائز است که این اختلافرا داشته باشد تأخر جنس زن تا بحال بجهت این بوده که مثل مردان تربیت نمیشدند اگر نسوان مانند مردان تربیت میشدند شبههئی نیست که نظیر رجال میگشتند چون کمالات رجالرا اکساب نمایند البته بدرجه مساوات رسند و ممکن نیست که سعادت عالم انسانی کامل گردد مگر بمساوات کامله زنان و مردان

تعلیم یازدهم حضرت بهاءالله صلح عمومی است و تا علم صلح عمومی بلند نگردد محکمه کبرای عالم انسانی تشکیل نشود و جمیع امور ما به الاختلاف دول و ملل در آنمحکمه قطع و فصل نگردد عالم آفرینش آسایش نیابد بلکه هر روز بنیان بشر زیر و زبر گردد و آتش فتنه زبانه کشد و ممالک قریب و بعید را مثل خاکستر کند جوانان نورسیده هدف تیر اعتساف گردند و اطفال مظلوم یتیم بیپرستار مانند و مادرهای مهربان در ماتم نوجوانان خویش نوحه و ندبه نمایند شهرها خراب شود ممالک ویران گردد چاره این ظلم و اعتساف صلح عمومیست

تعلیم دوازدهم حضرت بهاءالله آنکه عالم انسانی بقوای عقلیه و قوای مادیه تنها ترقی نکند بلکه بجهت ترقی صوری و معنوی و سعادت فوقالعاده انسانی نفثات روح القدس لازمست و باید قوه الهیه یعنی روح القدس تأیید کند و توفیق بخشد تا آنکه هیئت بشر ترقیات فوقالعاده نموده بدرجه کمال برسد زیرا جسم انسان محتاج بقوای مادیه است ولی روح انسان محتاج بنفثات روح القدس است و اگر تأییدات روح القدس نبود عالم انسانی خاموش میشد و نفوس انسانی مرده بود چنانچه حضرت مسیح میفرماید مرده را بگذار مردهها دفن کنند و آنچه از جسد مولود شده است آن جسد است و آنچه از روح مولود شده آن روح است و این معلومست که روحیکه نصیب از نفثات روح القدس ندارد آن میت است لهذا واضح شد که روح انسانی محتاج به تأییدات روح القدس است و الا بقوای مادیه تنها انسان ترقیات تامه نماید بل ناقص میماند